

## پیش‌خوانی

**به بهانه انتشار زندگینامه داستانی زنده‌یاد حسن حسین‌زاده موحد**

## لحظاتی با «زندانی دو دیکتاتور»

■ **یوسف قوجق**



سخت و خسته‌کننده در دفتر تحریریه پرونده فعالیت یک‌زک‌شگری خود را در سال ۱۳۹۴ بستم و خسته‌ست از یک سال نوشتن به خانه رسیدم. همسر و بچه‌هایم در تدارک عید نوروز سال ۱۳۹۵ بودند که قرار بود صبح روز بعد با نواختن نثارهای حرم امام (رضاع) و پخش یادمان نیست آن شب چه ساعتی خوابیدم، اما بعد از نماز صبح، طبق معمول ساعت موبایلم را – این بار برخلاف روزهای معمول که روی ساعت شش صبح تنظیم می‌کردم - روی ساعت هفت و نیم صبح تنظیم کردم و دوباره خوابیدم تا نیم ساعت قبل از تحویل سال بیدار شوم. با صدای زنگ ساعت موبایلم بیدار شدم و طبق عادت نگاهیی به موبایلم انداختم. دیدم سه تماس بی‌پاسخ دارم و یک پیامک به خودم گفتم لاید یکی از دوستانم در تحریریه خبر علیر خبند داشت است اولین روز سال جدید را تبریک بگوید. باز که کردم هر سه تماس بی‌پاسخ مال همکارم یوسف بود. پیامک هم مال او بود. باز کردم و خواندم: «سلام حامد. کارت بر آمد! سردبیر گفت پیغام بدهم برای تهیه گزارش به مراسم تشییع بروی!» فکر کردم لاید شوخی کرده است. موبایل را بستم و رفتم دستشویی. وقتی برگشتم دیدم موبایلم زنگ می‌خورد. یوسف بود. برداشتم و رفتم اتاقم. بعد از سلام و احوالیرسی یوسف دوباره پیغام سردبیر را تکرار کرد. گفتم: «دست بردار یوسفا! آخر امروز اولین روز عید است!حالا تشییع جنازه چه کسی هست؟» گفتم: «کسی به اسم حسن حسین‌زاده موحد». چنین کسی را نمی‌شناختم. جزو رجال سیاسی کشور نبود که



زنده یاد حسن حسین زاده موحد

باشناسم، اما یوسف می‌شناخت. گفتم: «از چند سال پیش که با سردبیر حرفش شد و چیزهایی از آن بنده خدا شنیدم کنجکاو شدم درباره‌اش بیشتر بدانم. برای همین از این و آن پرس و جو کردم. دیدم بله! اتفاقات زندگی‌اش ایده خوبی است برای نوشتن یک رمان.» یوسف رمان نویس و صفحه ادبی تحریریه دشتش بود. پرسیدیم: «تا الان چیزی هم نوشته‌ای؟» پاسخ داد: «ره. در این مدت چند فصلی نوشتم. فقط مانده بود یوشخ مرموق به اسارتش که فرصت نکردم رویش فکر کنم.» سؤال کردم: «مگر اسیر بود؟» جواب داد: «سردبیر می‌گفت در اردوگاه تکریت ۱۱ بود.» تا ته ماجرا را رافتم. سردبیر من هم جزو آزاده‌های اخوند اردوگاه بود. سال ۱۳۶۹ که تبادل اسرانبین ایران و عراق انجام شد، اسم این اردوگاه هم مثل ممب صدا کرد. بعد از آن کمتر کسی پیدا می‌شد که نداند اردوگاه تکریت ۱۱ کجاست. زمان جنگ هر کس اسیر می‌شد و در آن اردوگاه می‌افتاد، چه به عنوان شهید و چه به عنوان اسیر هیچ خبری از او به خانواده‌اش نمی‌رسید. عراق هرگز نام این اردوگاه را به سازمان بنی‌المللی صلیب سرخ نداده بود.

یاد سردبیرمان افتادم. حدود سنال‌های ۱۳۴۵ با هم همکار بودیم. مدام داوطلبانه به جبهه می‌رفتم، تا اینکه بعد از عملیات کر بلا ۸ دیگر برگشتم. مسعودالانری بود تا اینکه همسر آه آزاده‌ها برگشت. یوسف گفت: «جالب است بدانی که ۱۵ سالگی فعالیت سیاسی داشتم و سال‌ها دست سلاواک و شهربانی زندانی بود.» دلم برایش سوخت. گفتم: «پنطوری که تومی گویی این بنده خدا اصلاً زندگی نکرده است. قبل از انقلاب که همه‌اش در زندان بود، بعد از انقلاب هم که رفت جبهه و اسیری کشید، آن هم در اردوگاه چمنی تکریت.» یوسف گفت: «بله، همینطور است. همین چیزها بود که وقتی شنیدم گفتم کل زندگی این بنده خدا می‌تواند ایده جالبی برای نوشتن رمان باشد.» و نگارش رمانی که به بهانه انتشار آن این سطور قلمی گشت، از این لحظات نشئت گرفت.



روزهای معمول که روی ساعت شش صبح تنظیم می‌کردم - روی ساعت هفت و نیم صبح تنظیم کردم و دوباره خوابیدم تا نیم ساعت قبل از تحویل سال بیدار شوم. با صدای زنگ ساعت موبایلم بیدار شدم و طبق عادت نگاهیی به موبایلم انداختم. دیدم سه تماس بی‌پاسخ دارم و یک پیامک به خودم گفتم لاید یکی از دوستانم در تحریریه خبر علیر خبند داشت است اولین روز سال جدید را تبریک بگوید. باز که کردم هر سه تماس بی‌پاسخ مال همکارم یوسف بود. پیامک هم مال او بود. باز کردم و خواندم: «سلام حامد. کارت بر آمد! سردبیر گفت پیغام بدهم برای تهیه گزارش به مراسم تشییع بروی!» فکر کردم لاید شوخی کرده است. موبایل را بستم و رفتم دستشویی. وقتی برگشتم دیدم موبایلم زنگ می‌خورد. یوسف بود. برداشتم و رفتم اتاقم. بعد از سلام و احوالیرسی یوسف دوباره پیغام سردبیر را تکرار کرد. گفتم: «دست بردار یوسفا! آخر امروز اولین روز عید است!حالا تشییع جنازه چه کسی هست؟» گفتم: «کسی به اسم حسن حسین‌زاده موحد». چنین کسی را نمی‌شناختم. جزو رجال سیاسی کشور نبود که

باز خوانی حیات سیاسی سیدحسن تقی‌زاده در واقع سروری بر تاریخچه یک کُزراهه در تاریخ معاصر ایران است؛ کُزراهه‌ای که از آغاز پیدایش مورد زنه‌ار مراجع تقلید زمان قرار گرفت و سوسگمندانه چندان جدی گرفته نشد. مقالی که هم‌اینک پیش روی شماست، روایتی از تفسیق سیاسی سیدحسن تقی‌زاده از سوی مراجع وقت است. امید آنکه مقبول آید. ■■■

آغاز مشروطه دوم به فاصله یک سال، ماهیت جریان اصلی و جهت‌بخش مشروطیت را عیان ساخت. به عنوان مثال، آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی نتیجه اعتماد خود به روشنفکران و تلاش در راه مشروطه غربی را دریافت. او گمان می‌کرد با شرکت در نهضت مشروطه می‌تواند آن را تعدیل و در جهت اعتلای دینی جامعه حرکت دهد و اینکه مزد خوش‌باوری خود را می‌گرفت. البته در همان هنگام که شیخ فضل‌الله نوری بر دار شد، سرنوشته او رقم خورده بود و پیش‌بینی شیخ بر سر دار که می‌گفت: «همان‌طور که عمامه را از سر من برداشتنند از سر همه شما بر خواهند داشت»، اینک به وقوع می‌پیوست. به هر حال این تروار، افکار عمومی را به حرکت در آورد و علمای بزرگ نجف را تا حدودی متوجه فصولی فاجعه ساخت.

■ **آغاز حساسیت مرجعیت به پدیده‌ای به نام «تقی‌زاده»**

در پی رویداد ترور آیت‌الله بهبهانی، آیت‌الله اخوند ملاکاملم خراسانی به‌اتفاق آیت‌الله عبدالله مازندرانی در تلگرافی به نیابت سلطنت و مجلس شورای ملی حکم به «فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده» و «منافات مسلک وی با اسلام» نموده و وی را از نمایندگی مجلس عزل و امر به تبعید وی از ایران نمودند. متن این تلگراف به شرح ذیل است:

«از فصر اُشیرین»<sup>۱</sup> به تهران مقام منبع نیابت سلطنت عظمی، حضرات حجج اسلام دامت بر کاتهم، مجلس محترم ملی، کابینه وزارت، سرداران اعظم. چون ضدیت مسلک سید حسن تقی‌زاده که جداً تعقیب نموده است با اسلامیت مملکت و قوانین شرعیت مقدسه بر خود داعیان ثابت و از مکنونات فاسده‌اش علناً پرده برداشته است لذا از عضویت مجلس مقدس ملی و قابلیت امانت توعیه لازمه آن مقام منبع بالکلیه خارج و قانوناً و شرعاً منعزل است. متعش از دخول در مجلس ملی و مداخله در اولیای امور و انمای دارالشورای کبری و قاطبه امرا و سرداران عظام و آحاد عساکر معظمه ملیه و طبقات ملت ایران، ایدهم الله بنصره العزیز، واجب و تبعیدش از مملکت ایران فوراً لازم و اندک مسامحه و تهاون، حرام و دشمنی با صاحب شریعتی(ع) به جای او امین‌دین‌پرست وطن‌پرور ملت‌خواه صحیح‌المسلک انتخاب فرموده او را فاسد و فاسد مملکت شناسند و به ملت عبور آذربایجان و سایر انجمن‌های ایالتی و ولایتی هم این حکم الهی عزاسمه را اخطار فرمایند و هر کس از او همراهی کند در همین حکم است. و لا حول و لا قوة الا بالله العلی‌العظیم و بجمع مارقم، قد صدر الحکم من الاحقر عبدالله المازندرانی، در ک صدر الحکم من الاحقر الجانی محمدکاظم الخراسانی، بذلک.»

## معارف

کفتوگو ۸۸۴۹۸۴۹۹



گذری بر زمینه‌ها و پیامدهای تفسیق سیاسی سیدحسن تقی‌زاده از سوی مراجع وقت تقلید

# همکاری برخی «مواد فاسده»

# با مشروطیت ایران

■ **واکنش ضعیف مجلس به یک حکم «تفسیق»**

پس از وصول حکم فوق به تهران، متأسفانه مجلس شورای ملی به جای عزل از نمایندگی به کمک و یاری وی شافته و با و سه ماه مرخصی با حقوق دادند و تقی‌زاده به تبریز عزیمت می‌کند. حکم مجلس به صورت ذیل به او ابلاغ شد:

«مجلس شورای ملی مورخ ۲۸ جمادی‌الثانی نمره ۶۱۶۷

جناب آقای تقی‌زاده دام‌اقباله مشروحح آن جناب که اجازه سه ماه مسافرت برای اصلاح مزاج !!!<sup>۱</sup> خواسته بودید به کمیسیون عریض و مرقضی رجوع گر دید. کمیسیون مزبور این اجازه را به اکثریت تصدیق و نیز مجلس در جلسه شنبه ۲۴ شهری جمادی‌الآخری تصویب نمود. رئیس مجلس شورای ملی (مجل امضای حسین مؤتم‌الملک).» تقی‌زاده ظاهراً خیال داشت که در تبریز بماند تا بلکه آب از آسیاب بیفتد و مجدداً به تهران باز گردد. او چندین ماه در تبریز اقامت می‌نماید اما جریانات همچنان حضور او در ایران را غیرممکن نشان می‌دهد. از یک طرف باز تاب حکم منجر به شایعه تکفیر وی می‌گردد که استغفای از آیات عظام در نجف این شایعه را خنثی می‌نماید لکن آنان همچنان بر «فساد مسلک سیاسی» او و لزوم تبعیدش از ایران پای

می‌فشارند. از طرف دیگر واسطه‌ها تلاش می‌نمایند تا بلکه در حکم آیات عظام تغییری حاصل شود. این تلاش خواه‌ی نتیجه می‌ماند که در جای خود بیان‌ها اشاره خواهد شد. بالاخره فرقه دموکرات از نمایان در پی درخواست سیدحسن تقی‌زاده در جلسه خود تصمیم می‌گیرد تا به او توصیه کند که از کشور خارج شود.

در بخشی از حکم ابلاغ فرقه به سیدحسن تقی‌زاده آمده است:

«به موجب مرقومه محترمه که در چندی پیش اقامت و حرکت خود را به شور رفا و گذاشته بودید و در جواب اظهار شده بود که چون مرکز موتقی می‌خواهد تبدیل به انتخابی شود، لهذا تعیین این تکلیف را به مرکز جدید وامی‌گذار. د. اینک که مرکز مزبوره تشکیل و در مجلس جلسه سیم و چهارم خود مستهله را در تحت بحث و مذاکره در آورده خاطر مهر مظاهران رفیق محترم را از خلاصه و نتیجه آن جلسات مستحضر ساخته در خواست اجابت نیز می‌نماید. در موقعی که این مسئله مطرح مذاکره شد، نظر به دلایل چندی که در دست بود و همچنین به واسطه اطلاعاتی که از مدلول مکاتیب آن رفیق محترم استنباط شده بود که: در تبریز قوای ارتجاعیه جلو آمده و ماندن آن دوست محترم با آن حال که نمی‌توان اطمینان حاصل نمود و از طرفی چنانچه در طهران دیدیم محرکین و مفسدین روزبه‌روز بر شفاق و فساد خود می‌افزایند حتماً و ضرورتاً جنابعالی از تبریز باید بیرون برونند که رفته رفته مغرضین دستاویز دیگری پیدا ننمایند. رفاقتاً متفقاً در این رأی و لزوم حرکت شرکت نموده به ملاحظات عدیده رفتن به اسلامبول را در این موقع لازم شمرده و…»

■ **تقی‌زاده در استانبول و طراحی برای آینده سیاسی ایران**

تقی‌زاده بنا به این حکم از تبریز به سوی استانبول رفت. او شش ماه در استانبول بود. هنگام توقف در آنجا نامه‌هایی به سردار اسعد و ممتازالسلطنه نوشته و از آنها خواست تا درصدد شغل و کاری برای او برآیند و سرانجام شش ماه بعد به پاریس رفت. سردار اسعد با وسایلی که داشت موفق شد مسترلینج سرمایه‌دار و نماینده پارلمان بریتانیا و گرداننده «انجمن ایران»<sup>۲</sup> را به پاریس بیاورد، تا حضورا با او مذاکره نماید.

به موجب نوشته خود تقی‌زاده، بین او و سردار اسعد و لینج چندین بار ملاقات صورت می‌گیرد که در یکی از آنها ممتازالسلطنه، سفیر ایران در پاریس نیز حاضر بوده است. در ضمن این گفت‌وگوها، لینج به تقی‌زاده پیشنهاد می‌کند تا با او به لندن برود و با «انجمن ایران» همکاری نماید و تعهد پرداخت مخارج او را نیز می‌نماید. در این ملاقات‌ها لینج به تقی‌زاده می‌گوید:

مدتی پس از این جلسات، تقی‌زاده که نمی‌توانست به ایران برگردد و دوست نداشت دعوت ممتازالسلطنه را برای زندگی در پاریس قبول کند و در تنگنای مادی برای گذران زندگی قرار گرفته بود دست به دامان مشیرالملک وزیر مختار ایران در لندن می‌شود و از او می‌خواهد که به لینج مراجعه و از او بخواهد تا بار دیگری را برای منظور پیشنهادی یعنی «تلیغات غیر مستقیم» به انگلستان دعوت کند. انطور که در

## د

**آغاز مشروطه دوم به فاصله یک سال، ماهیت جریان اصلی و جهت‌بخش مشروطیت را عیان ساخت. به عنوان مثال، آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی نتیجه اعتماد خود به روشنفکران و تلاش در راه مشروطه غربی را دریافت. او گمان می‌کرد با شرکت در نهضت مشروطه می‌تواند آن را تعدیل و در جهت اعتلای دینی جامعه حرکت دهد و اینکه مزد خوش‌باوری خود را می‌گرفت**

نامه تقی‌زاده به مشیرالدوله برمی‌آید در پشت این ماجرا، عده‌ای انگلیسی دیگر نیز بوده‌اند چرا که تقی‌زاده از حضرات انگلیسی‌ها صحبت می‌کند. به هر صورت این مرتبه خراج تقی‌زاده از کشور موجب طولانی‌ترین اقامت وی در خارج می‌گردد.

■ **تکاتی چند درباره فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده**

اولین نکته وساطت عده‌ای برای ابطال و فسخ حکم فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده است که در رأس آنها بایستی به پروفسور ادوارد براون اشاره کرد. ادوارد براون طی نامه‌ای به مرحوم آیت‌الله اخوند خراسانی تلاش می‌کند که با نفی موضوع بازگشت وی را به ایران ممکن سازد. این نامه که به خط خود براون است در مجموعه خطوط مشاهیر دکتر قاسم غنی بوده که به وسیله عباس اقبال در مجله یادگار شماره ۲ ه سال اول منتشر شده است. در بخشی از نامه مذکور می‌خوانیم:

«عرض دیگری که اگر جسارت نباشد می‌خواستم عرض بکنم این است که در این اواخر دو کاغذ داشته ا آقای سید حسن تقی‌زاده که حالا در اسلامبول منزوی بلکه منفی است و چون در مدتی که اینجا بود خیلی آشنا بودیم و کمال صدق و درستکاری او را به براهین قاطعه و دلایل صادقانه ثابت کردم و بعد سמוغ شد که قدری تندروی می‌کنند حتی در افواه افتاد که تکفیر شده است اگرچه بعد معلوم شد که این خبر اصلی ندارد باری محض آن دوستی که در میان ما بوده به ایشان نوشته‌م که تندروی نکنند و ملاحظه به قدر مقدور حضرات آیت‌الله را تقویت بنمایند !!!<sup>۱</sup>» امید ایران بل امید اسلام در ایشان مژدگورست و این همه فداکاری‌ی‌ها در حال رهاولوطن !!!<sup>۱</sup> اگر داند چنانچه همه، چه در ایران و چه در خارج از ایران، می‌دانند. در جواب نوشتند که در اطاعت و اجابت هر نوع نصایح خالصانه عالی با جان و دل حاضریم و مستعدی‌ام که مثل یک معلم شقیق آنچه به خاطر شریف می‌رسد بدون هیچ مانع با ملاحظه به مخلص بنویسید که خدا شاهد است که با کمال خلوص از آنها استفاده می‌کنم و باز خدا شاهد است که هیچ گناهی عملاً نکرده‌ام !!!<sup>۱</sup> و اگر خطایی از من سر زده که خود با همه نوع نیت ملتفت نشده و نمی‌شوم خوب نیت خود که فقط دارایی من در عالم است !!!<sup>۱</sup> کفاره آن قرار می‌دهم

و از خواندن می‌خواهم که مصائب ایران را کم کرده در بلاهای شخصی من بیفزاید یا بدبختی ابدی من نجات ایران را فراهم نماید.» اول بر نوع نصیحت ادوارد براون به تقی‌زاده است. این عامل مرمز انگلیسی به خوبی نقطه ضعف تقی‌زاده را که تندروی و عدم ملاحظات لازم برای سرپوش گذاشتن روی بعضی نظریات است و درده اینها از اینکه این نقطه ضعف موجب شده تا عامل قوی و…»

■ **تفسیر مرجعیت از «تفسیق سیاسی»**
دومین نکته پاسخی است که آیت‌الله مازندرانی، یکی از دو آیات عظام که حکم به فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده داده بودند، در جواب استفتای حاجی محمدعلی بادامچی، تاجر تبریزی که از مشروطه‌طلبان ملی تبریز بود، داد.داند. محمدعلی بادامچی پس از شهرت قضیه تکفیر تقی‌زاده، این استفرا را انجام می‌دهد. نامه مورد نظر در روزنامه حیل‌المتین مورخ ۲۸ رمضان ۱۳۲۸ (شماره ۱۵) درج شده است. در این نامه هر چند به‌اختصار اما به اساس اختلاف بین تقی‌زاده و همفکران او با روحانیت معظم اشاره شده و بعضی اقدامات آنان را در تضعیف حضور روحانیت در جامعه و مسائل سیاسی یادآور شده است. بخشی از این نامه به واسطه اهمیت آن در درک علت فساد مسلک

سیاسی تقی‌زاده، درج می‌گردد:

«رقیمه مورخه ۲۹ ی که صحنه آخر آن جناب مستطاب سیدالعلماء‌العظام آقای اقامیر محمود سلمه‌الله تعالی هم شرحی نوشته بودند رسید. همانطوری که جنابعالی برای بیان مطلب خودتان مقدماتی نوشته بودید حقیر هم لازم دانستم که مقدمه بنویسم.

اول اینکه در قلع شجره خبیثه استبداد و استوار داشتن اساس قویم مشروطیت یک دسته مواد فاسده مملکت هم به اغراض دیگر داخل و یا ما مساعد بودند. ماها به غرض حفظ بیضه اسلام و مشیرالملک وزیر مختار ایران در لندن و فعال مایشاء و او می‌خواهد که به لینج مراجعه و از او بخواهد تا بار دیگری را برای منظور پیشنهادی یعنی «تلیغات غیر مستقیم» به انگلستان دعوت کند. انطور که در

## روزنامه جوان | شماره ۵۶۳۵

بعضی مقدسین خالی الغرض از مشروطیت هم به واسطه دخول همین مواد فساد در مشروطه‌خواهان و از روی عدم تمیز این دوامر از همدیگر به وادی مخالفت افتادند. علی کل حال، مادامی که اداره استبداد به سابقه طرف بود این اختلاف مقصد بروزی نداشت. پس از انهدام آن اداره ملعونه تباین مقصد علنی شد. ماها‌ایستادیم که اساس را صحیح و شالوده را بر قوایم مذهبی که ابدالذهر خلل‌ناپذیر است استوار داریم. آنها هم در مقام تحصیل مرادات خودشان به تمام قوا برآمدند. هرچه التماس کردیم که «ان لم یکن دین و کنتم لاتخافون المعاد»<sup>۱</sup> برای حفظ دنیای خودتان هم اگر واقعاً مشروطه‌خواه و وطن خواهید مشروطیت ایران جز بر اساس قویم مذهبی ممکن نیست استوار و پایدار بماند به خرج نرفت. وجود قشون همسایه را هم در مملکت اسباب کار خود دانسته اسباب بقا را فراهم و به کمال سرعت و فعالیت در مقام اجرای مقاصد خود برآمدند. دوم اینکه چون مانع از پیشرفت مقاصدشان را فی الحقیقه ما دو نفر یعنی حضرت‌حجت‌الاسلام آقای آیت‌الله خراسانی دام‌ظله و حقیر منحصر دانستند از انجمن سری طهران بعضی مطالب طبع و نشر شد و جلوگیری کردیم. لهذا انجمن سسری مذکور که مرکز و به همه بلاد شعبه دارد و بهائیه لعنهم الله هم محققاً در آن انجمن عضویت دارند و هکذا ارمنه و یک دسته دیگر مسلمان‌صورتان غیر مفید به احکام اسلام که از مسلک فاسده فرنگیان تقلید کرده‌اند هم داخل هستند… حالا که مطلب بالا گرفت مکاتبی به غیر اسباب عادی به دست آمده که بر جانمان هم خائف و چه ابتلاها داریم. از یک طرف شکایات بلاد از صدمات و تعدیات و اشاعه منکرات و خرابی ادارات، شب و روزی برایمان نگذار ده. از طرف دیگر متصل به اصلاح خرابی مرکز مشغول و یک نیمه را اگر سد کنیم هزار خرابی از جاهای دیگر پدید و واقعاً خسته و درمانده شده بر جان خودمان هم خائفیم.

بعد از بیان این مقدمه عرض می‌شود حکمی که در باب تقی‌زاده از ماها دو نفر صادر شده که متفقاً حکم کردیم او‌لا تکفیر نبوده. هر کس نسبت تکفیر داده کذب محض است بلکه حکم به فساد مسلک سیاسی و منافات مسلکش با اسلامیت مملکت بود. این هم نه مطلبی بود که به گفتن یا نوشتن یکی دو نفر نافر باشد، بلکه اشخاصی که… به ماها نوشتند از اعضای صحیحه مجلس و غیر هم کسانی هستند که ملت‌خواهی و عالم بودن آنها به مقتضای عصر و بی‌غرضی و مسلمانی آنها قطعی در نزد شما و ما و عموم ملت، مسلم است. سابقاً هم مثل شما به او معتقد بودند که حالا عدول کرده مطالب و خلاف‌های صادر از او که کاشف از فساد مسلک است همه با سند و اساس دارد. قطعاً و محققاً اصل انجمن سسری طهران را یا خودش منعقد کرده یا رکن عمده است.»

■ **تفسیق سیاسی در آینه سندی دیگر**
از آیات عظام اخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی مکتوبی دیگر در دست است که در زمینه‌های صدور حکم تفسیق سیاسی وی را نشان می‌دهد:

«عجالتاً آنچه که به تحقیق وضوح پیوسته آنکه وجود استبداد حسن حسین تقی‌زاده به عکس آنچه امیدوار بودیم مصداق این شعر است:

لقد فکانت رجا<sup>۲</sup> نم مارت

رزیه عظمت تلک الرزایا و جلت ضدیت مسلکش با دین اسلام و سلامت مملکت و شوقش به اینکه همچنان که مملکت پاریس قیامیین ممالک نصاری بالقاء قیود مذهب تنصر مسلم و معررف آفاق است همین قسم این هم که قیامیین ممالک اسلامی<sup>۳</sup>ه محمدالله تعالی و حسن تأییده تا به حال به حفظ اساس دینات اسلامی<sup>۴</sup>ه امتیازی داشته است از این به بعد همین مسلک ملعون لامذهبی و الغاء قیود و حدود اسلامی<sup>۵</sup>ه با اصل اساس قویم مشروطیت و احکامات فعلاً قیامیین الملل مسیحیه بعدم التزام بقوانین و حدود نصرت انگشت‌نما و ممتاز است.

همینطور ایران هم قیامیین ملل اسلامی<sup>۶</sup>ه به همین حکم تنگ و عار العیاذ بالله تعالی انگشت‌نما و ممتاز گردد. و چون بدیهی است علاوه بر تمام مفاسد دنیئیه مترتبه بر تعقیب این مسلک خبیث، بالاخره از انقلاب عمومی و ضدیت تمام علما و مسلمین با اصل اساس قویم مشروطیت و مذهب مملکت و استیلای اجانب اثری مترتب نتوانند بود لهذا اصابه و صحت عقیده کسانی که او را عمداً یا جهلاً کارکن خارجه می‌شمارند بدیهی است. در این مدت چند مناد به تمام وسایل ممکنه در نصیحت او تشبث شد و اصلاً مفید نشد. اکنون چون زیاد بر این سکوت و اغماض درباره این چنین ماده فاسد شقاقولوسیه را با وظیفه و تکلیفی که در حفظ دین و دنیای مسلمین و سیانت ممالک اسلامی<sup>۷</sup>ه در عهده داریم منافی و عیاناً مودی به انقلاب عمومی و استیلای اجانب شدن را مشاهده می‌نماییم، لهذا بااده وظیفه الهی عز اسنمه مبادرت و حکم قطعی صادر ولفاً ایفاد شد.»

■ **وکلام آخر**

گناه «سلب نفوذ کلمه روحانیت» حقیقتاً بر دامان تقی‌زاده، لکه تنگی است که با هیچ دستاویزی پاک‌شدنی نیست. اما روحانیت، چه دیر متوجه باطن و فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده شد و بهای سنگین اعتماد به روشنفکران غرب‌زده را دریافت. نه تنها شیخ فضل‌الله بر دار شد و آیت‌الله بهبهانی ترور گردید که چندی بعد، آیت‌الله مازندرانی و آیت‌الله اخوند خراسانی به طور مروزی در گذشتند.